

حاشیه روی



مطالعات قرآنی

# شهود منافقین در کتب معتبره

گزارش جلسه نقد رمان «همزاد» نوشته نوراالدین آزاد

انتشارات سوره مهر  
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۳  
قطع رقی: ۲۶۱ صفحه

پایان سخن

## شخصیتهای

**شیرزاد:** جوانی بیست ساله، اهل روستای رسنم آباد شهرستان، او خواهری دو قلو به نام شیرزاد دارد. در هنگام تولد شیرزاد و شیرزاد مادرشان می میرد. پدر بعد از مدتی با دختری به نام اعظم، که از خانواده‌ای فقیر است، ازدواج می کند. دو پسر از اعظم متولد می شوند به نامهای شاهین و شهرام. شیرزاد ظاهری گیرا و جذاب دارد. کشتی گیری حرفه‌ای است که در سطح استانی به مقام قهرمانی رسیده. او در استان قهرمانی کشور قرار دارد.

**حسین مشکاه:** سروان نیروی انتظامی است. مسئول باشگاهی است که در اطراف رسنم آباد قرار دارد. قبلاً کشتی گیر بوده و مثال نقره جوانان جهان را کسب کرده است. او شیرزاد را با کشتی آشنا کرده است. **طاهر بابایی:** مربی شیرزاد است و مایل است او به قهرمانی کشوری برسد.

**فریدون روشن:** عمومی ناتنی شیرزاد است. مادر بزرگ شیرزاد، دوبار ازدواج کرده است. در نوبت نخست، با طبری بزرگ - پدربزرگ شیرزاد - عقد ازدواج بسته، و بار سوم با فردی به نام روشن، که پدر فریدون روشن است، ازدواج نخست او با طبری چند ماهی بیشتر به طول نمی انجامد. پدربزرگ شیرزاد در دریا غرق می شود، و روشن بنا او ازدواج می کند و از وی صاحب فرزندی می شود. فریدون در تهران زندگی می کند. او نگاه معاملات ملکی دارد، معتاد است، و از نظر پدر شیرزاد فرد قابل اعتمادی نیست. او دو فرزند به نامهای آرش و آرام دارد.

**آرام:** دختر جوانی است که شباهت زیادی به شیرزاد دارد. **آرش:** برادر آرام است. در طول زمان، شیرزاد او را ترغیب به ورزش می کند، و از حالت تنبلی بیرون می آید.

**مشهدی برات یوزی:** مردی میانسال و معتاد است که در یکی از خانه‌های فریدون روشن اجاره تنبلی می کند. او در اعمال خلاف قانون با روشن هم‌دست است.

**ریاضه:** همسر حیفه‌ای برات یوزی. او دختر جوانی است که از روستای رسنم آباد رسیده شده، و اکنون در خانه برات یوزی زندگی می کند.

**احد و اسد:** دو برادر که فرزندان برات یوزی از همسر سابقش هستند. این دو، افرادی سرکش و ناپایب‌اند و فیهو خانه‌ای را در تهران اداره می کنند.

**علی شجاع:** و قبح اصلی شیرزاد در کشتی قهرمانی است. او قهرمان کشتی در تهران است، او در ابتدای زمان، پدر شیرزاد یوزی می شود، و در ادامه زمان، با راهماییهای شیرزاد، در کشتی موفقیت بیشتری کسب می کند.

**عالیه:** خواهر علی شجاع دختری شانزده ساله، شوخ طبع، سرزنده و علاقه‌مند به گیم‌پردی و فعالیت‌های بدنی.

**آقا و خانم شجاع:** پدر و مادر علی و عالیه، که در ولنجک تهران زندگی می کنند.

**سمنندر:** برادر خانم شجاع، که به ادعای خود، با ارواح و اجنه در ارتباط است. اما در پایان زمان معلوم می شود کلاهبردار است و ادعاهایش واقعیت ندارد.

## چکیده زمان:

داستان از صحنه کشتی میان شیرزاد و علی آغاز می شود. مسابقه فینال کشوری در جریان است. شیرزاد برتری قابل توجهی نسبت به علی دارد. اما در حین مسابقه، به نحو مرموزی روی تشک مسابقه می افتد و دست علی شجاع به عنوان فرد برنده بالا می رود. شیرزاد به بیمارستان منتقل می شود. پزشکان تشخیص می دهند علت این امر،

جسمانی نیست. بلکه امری معنوی و متافیزیکی در میان است. شیرزاد به خانه بازمی گردد. قبل از بازگشت او به خانه، شیرزاد که برای مداوای پدر، که از بیماری آسم رنج می برد، راهی روستای دیگری شده، در میان راه مورد حمله دو مرد قرار می گیرد.

این دو حادثه، حال پدر شیرزاد را وخیم می کند؛ و او پس از این واقعه، می میرد. پس از آن، خانه پدری شیرزاد دچار حریق می شود و قسمتی از آن می سوزد.

اعظم و پسرانش (شاهین و شهرام) مایل‌اند که شیرزاد صحنه را خالی کند تا تمام ارثیه طبری را مالک شوند. در مراسم تدفین طبری، الهاماتی به شیرزاد می شود. شیرزاد از تشییع کنندگان می خواهد جسد پدرش را به روستایی غیر از رسنم آباد برای دفن منتقل کنند. او ادعا می کند که باید پدرش در کنار شیرزاد دفن شود. در این صحنه، به شیرزاد الهام می شود که شیرزاد کشته شده و قبرش در قبرستان روستای مجاور است. در قبرستان، شیرزاد بر سر قبر تازه‌ای زانو می زند. حسین مشکاه تلاش می کند فرض کشته شدن شیرزاد از دید دیگران مخفی بماند تا تحقیقات او کامل شود. فریدون روشن با آرام و آرش به شمال می آیند تا در مراسم ختم شرکت کنند. شیرزاد که اکنون خواهر و پدرش را از دست داده است، تصمیم می گیرد به تهران بیاید. الهامات شیرزاد نیز او را به این سفر ترغیب می کند.

شیرزاد به تهران می آید. سراغ فریدون می رود. عمو او را برای اقامت به خانه‌ای که مشهدی برات هم در آن زندگی می کند می فرستد. در همین هنگام، شیرزاد با عموزاده‌هایش ارتباط نزدیک‌تری پیدا می کند. آرام و آرش از رفتارهای فریدون رنجیده‌خاطرند. شیرزاد تلاش می کند آرش را با باشگاه کشتی آشنا کند و به او تحرک بدهد. از سوی دیگر، حضورش باعث از نزوا خارج شدن آرام می گردد.

در چند نوبت، آرش و شیرزاد به باشگاه می روند. در یکی از این اوقات، شیرزاد در باشگاه با علی شجاع مواجه می شود. مربی علی، از شیرزاد به فعالیت در باشگاه دعوت می کند. اما شیرزاد عذر می آورد. شیرزاد با احد و اسد مواجه می شود. رفتار غیر انسانی آن دو، شیرزاد را می آزارد.

سروان مشکاه که متوجه شده شیرزاد در چه نقطه‌ای قرار دارد، قبر را نیش می کند، و درمی یابد که شیرزاد با ضرباتی که بر او وارد شده کشته شده است. همچنین معلوم می شود شیرزاد در هنگام مرگ پاک بوده و به او تعرضی نشده است. سروان به آرام اطلاع می دهد که او مرده، و مقفود نشده است. از زمان رپوده شدن شیرزاد همواره هاله‌ای از بدننامی همراه او بوده است. زیرا مردم گمان می کنند کسانی او را دزدیده، و در شهر دیگر - مانند دختران گمشده روستا - به فساد واداشته‌اند.

شیرزاد در خانه مشهدی برات، ربابه را می باید، که حالا همسر مشهدی است. این، گمان شیرزاد و امیدش را به دریافت حقیقت ماجرای دختران گمشده روستا، بیش از پیش می کند.

با دعوت علی شجاع، شیرزاد به ولنجک می رود. گفت‌وگوهای این دو، بیشتر درباره ورزش است و اینکه چگونه می توان از قوای روحانی در ورزش کمک گرفت.

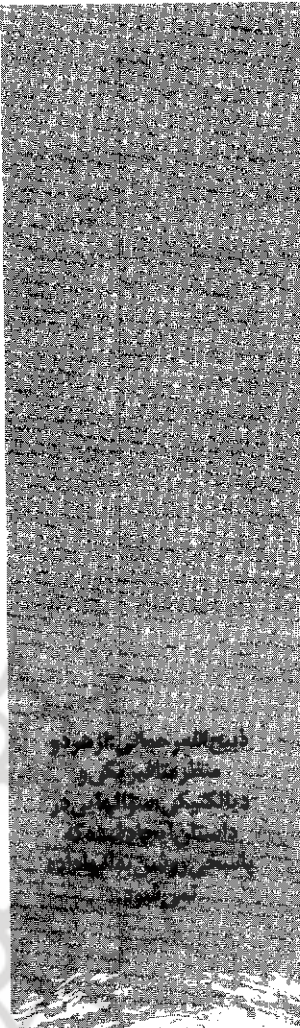
با حضور شیرزاد در ولنجک، صمیمیتی میان او و علی و عالیه ایجاد می شود. صحبت از سمنندر پیش کشیده می شود. شیرزاد معتقد است فال گیری و جن گیری صحت ندارد، و قدرتی که شیرزاد دارد با این امور متفاوت است. بلکه ارتباطی روحانی میان او و خواهرش وجود دارد.

مشهدی برات در بنگاه فریدون روشن بسته‌هایی را بنا او مبادله می کند. و این، سوءظن شیرزاد را نسبت به اعمال خلاف قانون آنها تقویت می کند. شیرزاد در برخوردهایی که با احد و اسد دارد، از درگیری با آنها خودداری می کند.

شیرزاد در ایامی که در خانه استیجاری ساکن است شاهد ضرب و شتم ربابه توسط احد است. در حادثه‌ای، مشهدی برات می‌میرد. شیرزاد برای دفاع از ربابه، با احد درگیر می‌شود و او را می‌کشد. خبر کشته شدن احد، توسط آرام به سروان مشگاه می‌رسد. سروان به تهران می‌آید و بلاجوبی از آرش را آغاز می‌کند؛ از سوئی در پی حل ماجرای کشته شدن مشهدی برات است.

قراین حاکی از آن است که شیرزاد تنها مظنون ممکن است. شیرزاد با سروان ملاقات می‌کند. او کشته شدن احد را موجب خوشحالی مردم می‌داند. اما برای اثبات جرایم احد و اسد و گناهکار بودن آنان، نیاز به ادله و مدرک است.

شیرزاد خبر زنده بودن ربابه را به سروان مشگاه می‌دهد. سروان این خبر را سرنخی برای پیدا کردن دختران گمشده تلقی می‌کند. از این پس، روابط فریدون روشن با شیرزاد به چالش می‌افتد. او شیرزاد را



مقصر می‌داند. خبر متواری شدن ربابه با پولهای مشهدی، می‌رسد. سروان در پیدا کردن شواهدی دال بر مجرمیت احد و اسد موفق نمی‌شود. شیرزاد در باشگاه با علی شجاع مسابقه می‌دهد و این بار، بر علی پیروز می‌شود. شیرزاد تصویری مبهم از چگونگی کشته شدن شهرزاد را به اطلاع سروان می‌رساند. علت این ابهام هم آن است که الهامهایی که به شیرزاد می‌رسد به اختیارش نیست، و او تنها گیرنده این اطلاعات است. گویا روح شهرزاد، هر وقت اراده کند، چیزهایی را به او می‌فهماند.

علی شجاع با راهنماییهای شیرزاد، بر تمرینهایش می‌افزاید. شیرزاد برای حل ماجرا، به قهوه‌خانه‌ای که اسد در آنجا کار می‌کند، می‌رود. پس از درگیری لفظی میان او و اسد، شیرزاد و علی شجاع از قهوه‌خانه بیرون می‌آیند. در تهاجم افرادی ناشناس، شیرزاد مجروح می‌شود. علی شجاع، رقیبی جوان به نام کیان دارد. شیرزاد در آشنایی با کیان، به او فتونی را آموزش می‌دهد که بیشتر بر جنبه متافیزیکی بنا شده است. با این راهنماییها، کیان علی شجاع را شکست می‌دهد. شیرزاد در الهاماتی که شهرزاد به او می‌کند، محل اقامت اسد را می‌فهمد. این محل، باغی در اطراف تهران است، که اعیان و ثروتمندان تهرانی به آنجا می‌آیند. این باغ محل اقامت چند نفر از دختران شمالی ربوده شده نیز هست.

شیرزاد متوجه می‌شود فریدون روشن هم با اسد هم‌دست است. در حمله به باغ، عده‌ای، از جمله فریدون دستگیر می‌شوند. ربابه پس از مدتی فراری بودن، به خانه علی شجاع می‌آید. او مسائلی را مطرح می‌کند؛ از جمله اینکه، خطر شیرزاد را تهدید می‌کند.

شیرزاد از علی شجاع می‌خواهد از مسابقات ترکیه منصرف شود و با روحیه جوانمردی، کیان را به جای خود بپذیرد. اسد فراری می‌شود. شیرزاد که در مقابل قهوه‌خانه اسد زخمی شده است، دچار حالات غیر عادی می‌شود. در این حالات، جایی که اسد در آن مخفی است، به او الهام می‌شود. شیرزاد و علی، به مکانی در تجریش می‌روند که قرار است اسد به آنجا بیاید.

در دفتر کار سمندر، در گفت‌وگوی میان او و شیرزاد، فریبکاری سمندر آشکار می‌شود. ربابه می‌گوید این اسد و احد بوده‌اند که او را ربوده‌اند.

آرام و آرش، شیرزاد را در دستگیر شدن پدرشان گناهکار و مقصر می‌دانند. روزی که اسد و نوچه‌هایش تصمیم دارند از شیرزاد انتقام بگیرند، اسد توسط شیرزاد کشته می‌شود.

در پایان رمان، شیرزاد که با ربابه ازدواج کرده و سروان که آرام را به عقد خود در آورده، به خانه‌ای روستایی می‌آیند. در این خانه، زن و مردی زندگی می‌کنند که شهرزاد را دفن کرده‌اند. شیرزاد به رسم تشکر، هدایایی به آن دو می‌دهد. در همین اثنا، مینی‌بوسی که در آن، مربیان و ورزشکاران حضور دارند به روستا می‌رسد و شیرزاد در مقابل همه تعهد می‌کند که به کشتی قهرمانی بازگردد و به روی تشکر برود.



در ابتدای نشست، حاضران درباره‌ی مهم‌ترین عنصر ساختاری رمان به اظهار نظر پرداختند.

**سعید اسدی فر**، اصلی‌ترین وجه ساختاری رمان را، حادثه‌محور بودن آن خواند.

**ذبیح‌الله رحمانی**، ضمن تأکید بر جایگاه غیر قابل انکار حادثه در رمان همزاد، حوادث را کم‌رنگ و خالی از روابط علی مناسب در اتصال آنها به یکدیگر دانست.

**احمد شاکری** با بیان تفکیک میان عنصر قصه داستان و پیرنگ، گفت باید در تشخیص حادثه‌محور بودن یا نبودن رمان، قصه داستان را از پیرنگ تفکیک کنیم. آیا ضعف روابط علی بر رمان سایه انداخته، یا قصه داستان از ویژگیهای فنی خالی است؟

**اعیان منش**؛ عنصر شخصیت و حادثه را در یک رتبه قلمداد کرد و گفت: در رمان چند وجه به صورت همسان وجود دارد، و نمی‌توان شخصیت را از عناصر دیگر بااهمیت‌تر تلقی کرد.

یکی دیگر از منتقدان، با مهم شمردن درونمایه رمان و اولویت آن بر دیگر عناصر، گفت: نام داستان می‌خواهد شگفتی‌ای را در روابط شیرزاد و شهرزاد اثبات کند. دیگر آنکه تعلیق داستان در صورت عدم پرداخت رمان به مسئله دوقلوها و ارتباط با یکدیگر، با تصادفی بودن بسیاری از این الهامات، قابل توجیه نبود. پس نمایانند قدرت روح یا نیروی برتر است که دغدغه اصلی نویسنده بوده است. دیگر آنکه سه نیروی برتر در رمان وجود دارد: نوعی از آن، شکلی است که شیرزاد به علی شجاع و کیان آموزش می‌دهد تا در کشتی استفاده کنند. بخش دیگری که نیروی برتر به کمک آن می‌آید، وجه پلیسی رمان است. ماجرای دخترربایی و کشف محل اسکان آنها، از این دست است. اما موقعیت دیگری که این نیروی روحانی در آن کار کرد پیدا می‌کند، مقابله شیرزاد و سمندر است؛ که در نهایت، فریبکار بودن سمندر در آن مشخص

می‌شود.

سمندر، حرفهای شفافی در این باره، زده نمی‌شود، و تنها فرمانبرداری پرندگان از شیرزاد، حجت صحت حرفهای او قرار می‌گیرد. اگر قرار بود الهام اصالت پیدا کند، در رمان نباید روی این نکات انرژی بیشتری صرف می‌شد.

اما چون حوادث این داستان بسیار متعدد است و تمهای متعددی در رمان موجود است، بهتر است از بحث پیرنگ، نقد را آغاز کنیم.

در این اثر، از چند مضمون یا تم استفاده شده است؛ که البته اگر معتقد به چیرگی پیرنگ بر سایر عناصر باشیم، می‌توانیم به این نکته هم استناد کنیم که یکی از جنبه‌های رمان، جنبه پلیسی آن است. در حقیقت شیرزاد حکم همکار سروان را در کشف راز دارد.

**مجتبی حبیبی** با اشاره به اینکه حضار را به دو سؤال توجه می‌دهد، گفت: هر عملی را عکس‌العملی هست. عمل و مکافات عمل، یکی از محورهای مورد بحث من است.

دیگر آنکه، در این رمان، برتری نیروهای متافیزیکی بر منطق مادی، مورد توجه قرار گرفته است. اراده‌ای که شیرزاد از خود ندارد، باعث می‌شود تبدیل به نیروی برتری شود که برای خودش هم ناشناخته است. اما غلبه همین جنبه، در نهایت در شخصیت بعضی دیگر هم رسوخ می‌کند. از نیمه داستان به بعد، سروان کمابیش شیرزاد شده

شخصیت شیرزاد در این رمان، شخصیت ویژه‌ای یا کارکردهای فنی شخصیت نیست. شیرزاد اراده‌ای از خود ندارد، و تنها چیزی که به او الهام می‌شود و فراتر از اوست پیروی می‌کند. آنچه تعیین کننده است، الهام موجود در داستان است. حوادث آن چنان تعیین کننده نیستند. حوادث در خدمت الهام قرار می‌گیرند. رمان می‌خواهد بگوید: نیروی برتر وجود دارد.

**مجتبی حبیبی** با تأکید بر اینکه تقسیم‌بندی براساس اولویت عناصر رمان، نتیجه‌گیری را آسان‌تر می‌کند، گفت: پیروز شدن حقیقت، شجاعت، خودباوری و خداباوری، با تغییر شخصیتها در پایان رمان ممکن می‌گردد. همه دچار تغییر کیفی می‌شوند. در پایان داستان هیچ کدام از شخصیتها، موقعیت قبلی خود را ندارند، و به وضعیت جدیدی رسیده‌اند.

وی افزود: دو سؤال برای من مطرح شده است، که پاسخی به آن داده نشد. اعظم در هنگام آتش‌سوزی، اعتراف‌گونه‌ای می‌کند، و ادعای توبه می‌کند. این نکته در محاق می‌ماند و روشن نمی‌شود که علت آن چه بوده است؟ دوم، راز این که شیرزاد چرا در ابتدای رمان دچار آن حمله روحانی شد، چیست؟

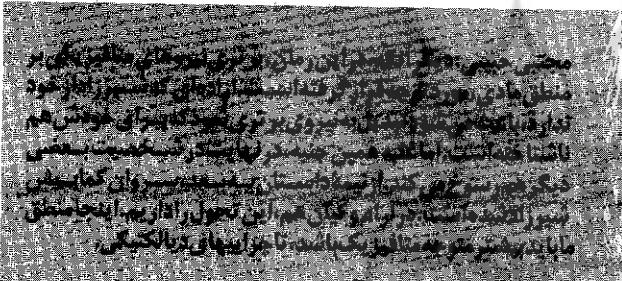
### شاگری ضمن بیان اشاره حضار به سه عنصر حادثه،

شخصیت و درونمایه، گفت: زمانی شخصیت برای رمان اهمیت و اولویت پیدا می‌کند که پیشبرد داستان قائم به شخص باشد. و این، زمانی تحقق می‌یابد که آن شخصیت دچار تحول شود. یا تحول در منش، یا اندیشه یا حالات دیگر. در این داستان، به نظر می‌رسد چنین شخصیتی وجود ندارد، و تغییر به آن نحوهایی که گفته شد، صورت نمی‌گیرد. شیرزاد تنها عامل اجرایی الهامات شیرزاد است. از خودش کار ویژه‌ای انجام نمی‌دهد و تغییر ویژه و خاصی نمی‌کند. پس، تغییر شخصیت، به نحو آشکار در رمان دیده نمی‌شود. در این رمان، آنچه خواننده در پی آن است، کشف

یک راز است. داستان یا شکل‌گیری رازی آغاز می‌شود. شیرزاد مقفود شده، و سؤال ما این است که آیا کشته شده است؟ آیا در خانه‌ای بدنام ساکن شده است؟ کسانی که در این امر دخالت داشته‌اند، چه کسانی بوده‌اند؟ پایان داستان هم، پاسخ به این سؤالات است. اسد و احد و رفقار آنها، پاسخ آن سؤال آغازین است. و بالاخره، راز ریزوده شدن دختران شمالی، آشکار می‌شود.

این، نشان می‌دهد که داستان، بر مبنای رازی شکل گرفته است، و حوادثی باید رخ دهد، تا گره این راز، گشوده شود.

درونمایه، زمانی در یک اثر اهمیت پیدا می‌کند که به رمان اندیشه نزدیک شود. یعنی آنچه مهم است، تفکر غالب است. در این رمان، مسئله الهام، تعیین کننده است؛ اما برای ما در مورد چگونگی الهام، چرایی آن، و اینکه در چه زمانی اتفاق می‌افتد و چه شرایطی دارد، سؤالهای متعددی باقی می‌ماند، که رمان برای آنها پاسخی مناسب به دست نمی‌دهد. حتی شیرزاد هم آدم مناسبی نیست که بتواند به این سؤالها پاسخ بگوید. او تنها یک تجربه فراحسی دارد. اما علم او به این تجربه، بیش از این نیست. شیرزاد، اذعان می‌کند که مانند قوطی کبریت در میان رودخانه‌ای افتاده است و باید بسرود. اما چرایی آن و مقصد آن را نمی‌داند. اگر رمان اندیشه بود بایستی به این سؤالات توجه بیشتری می‌شد. در رمان اندیشه، می‌خواهیم ذات الهام و عالم الهام را کشف کنیم؛ و نویسنده باید توجهش را معطوف به آن کند که این وجه قضیه نمود پیدا کند. از این رو، می‌بینیم حتی در مواجهه شیرزاد با



است. در آرام و کیان هم، این تحول را داریم. اینجا منطق ما باید بیشتر متوجه متافیزیکی باشد، تا چراییهای دیالکتیکی.

وی در پاسخ به این سؤال که آیا رمان توانسته است منطق متافیزیکی را بر دیالکتیک تفوق دهد، گفت: وقتی صورت مسئله را بپذیریم که روح در بند چیزی نیست، در محدوده‌ای نمی‌گنجد، و می‌تواند فراتر از مکان و زمان باشد، تضادها را به نحوی که از منطق بالاتر است حل کند، این تفوق، انکارناپذیر است.

**احمد شاگری** گفت: آیا حضور نیروهای متافیزیکی تأثیر پیش‌برنده بر داستان دارد یا جلو روند داستان را می‌گیرد؟ زیرا شیرزاد در هر جا که به مشکل برمی‌خورد، نیرویی غیبی به کمکش می‌آید.

**حبیبی** گفت: اگر عامل نیروی متافیزیکی را از این روند بگیریم، شیرزاد با شکستهای متوالی روبه‌رو می‌شود؛ و در نتیجه شکستهایی که می‌خورد، باید عاقبت تاری داشته باشد.

**احمد شاگری** گفت: شخصیت هنگامی که در داستان قرار می‌گیرد، باید اعمالی انجام دهد، تا داستان شکل بگیرد. داستان مجموعه‌ای از اعمال شخصیت در مقابل مشکلی مشخص است. اگر نیروهایی متافیزیکی مشکل شخصیت را حل کنند و شخصیت حتی در استفاده از آن نیروها و به‌کارگیری آنها هم تلاشی نکند، این مخل داستان است. شیرزاد آیا تلاشی برای کسب این نیرو و بهره‌مندی از آن کرده است؟

هستند. یا اگر در ابتدای رمان، به عنوان مثال، شهزاد به برادرش می‌گفت که در این مسابقات شرکت نکنند، خواننده می‌پذیرفت که متافیزیک در نهایت در داستان پیروز می‌شود.

نویسنده سؤالیهای دیگری را هم پیش می‌کشد، که لاینحل باقی می‌ماند. مثلاً معلوم نیست فریدون و طبری با هم چه مسئله‌ای داشته‌اند که باعث می‌شود طبری از فریدون به بدی یاد کند؟ یا اینکه احد و اسد چگونه به صورت اتفاقی به شهزاد برمی‌خورند و او را می‌کشند؟ آیا از قبل طرحی برای انجام این کار داشته‌اند؟ اگر در ادامه داستان، شیرزاد به تنهایی و بدون کمک شهزاد عمل می‌کرد، جنبه پلیسی رمان گیراتر و جذاب‌تر می‌بود.

**ایمان منشی گفت:** به طور کلی خواننده باید ارتباط منطقی‌ای با حوادث برقرار کند. در افسانه‌ها برخی اتفاقاتی می‌افتد که امکان وقوع دارد. لذا بسیاری اتفاقیها را می‌توان در افسانه آورد. زمانی که ادعا می‌کند درباره زندگی روزمره افراد عادی است و شخصیت‌پردازی قوی‌ای هم در آن نیست، چگونه می‌تواند اتفاقات خاصی را که برای این شخصیتها رخ می‌دهد، توجیه کند؟

من می‌خواهم به چند تضاد در داستان اشاره کنم: در مورد دوقلوها معمولاً به یک هم‌زمانی حالات مشترک، باید پایبند باشیم. در حالی که در این رمان، اتفاقی که برای شهزاد می‌افتد یا حالاتی که برای شیرزاد رخ می‌دهد، در یک زمان نیست. نویسنده برای اینکه به این مسئله بپردازد، به نوعی، احکامی را که برای برخی از دوقلوها وجود دارد به شخصیت داستانی‌اش تسری داده است. نویسنده قدرت ماورایی‌ای به شیرزاد داده است؛ در حالی که ما هنگامی که به سابقه شیرزاد دقت می‌کنیم، مقدمات مناسب با این قدرت را در او نمی‌بینیم؛ جز اینکه روی تشک کشتی می‌رود.

بعدها این قدرت ماورایی شیرزاد تا جایی پیش می‌رود که او ادعا می‌کند (در ص ۶۳) "تو از دنیای روح هیچ چیز نمی‌دانی". کسی می‌تواند این سخن را بگوید که مسلط به دنیای روح باشد.

همچنین، شخصیت‌پردازی در این رمان با اشکال جدی مواجه است. نامادری در ذهن مخاطبان، طبعاً چهره مقبولی ندارد. اما اعظم، که نامادری شیرزاد است، بدون دلیل متهم می‌شود.

نورالدین آزاد در ادامه این نشسته است گفت این رمان در اصل یک سریال تلویزیونی بوده که بنا به علی آن را تبدیل به رمان کردم. او فصلهای اثر را نیز به عنوان نقاط پایان و آغاز قسمتهای سریال خواند.

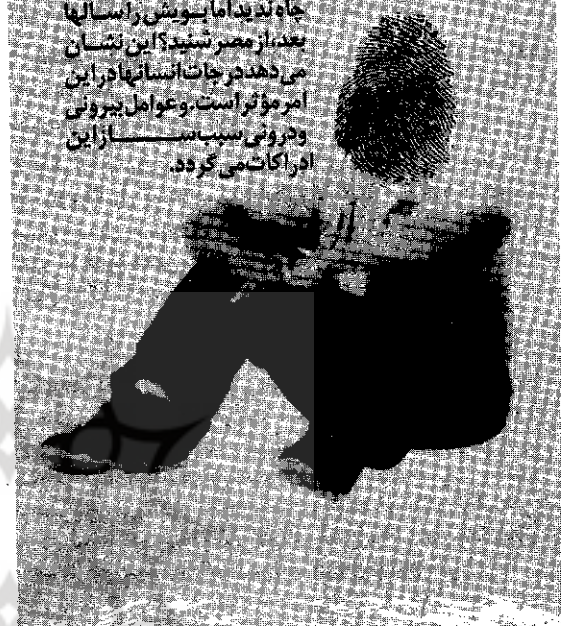
آزاد ضمن شرح فعالیتهای نوشتاری خود به نحوه شکل‌گیری رمان اشاره کرد و گفت در این رمان به سراغ طبریها رفته‌ام اما در کارهای دیگر از جغرافیای دیگری نیز برای کارهایم بهره جست‌ام.

او یکی از دغدغه‌هایش را پرداختن به روح توحیدی شمرد. وی با برشمردن نمونه‌هایی از آثار دراماتیک که با نگرشی غیر الهی به این مقوله پرداخته‌اند تفاوت نگاه خود را یادآور شد.

او یکی از تمهای موجود در رمان را مقوله نیروی اراده انسان در ماده دانست و بخشی از تواناییهای شیرزاد را به این قوا منتسب ساخت. نورالدین آزاد گفت: معتقدم ما هم‌زاد خودمان هستیم.

او در پاسخ به این پرسش که چرا شهزاد با وجود نیروی روحی‌اش مرگش را پیش‌بینی نکرد گفت: از شما می‌پرسم. چطور حضرت یعقوب یوسفش را در چاه ندید اما بویش را سالها بعد از مصر شنید؟ این نشان می‌دهد در جات انسانها در این امر مؤثر است. و عوامل بیرونی و درونی سبب‌ساز این ادراکات می‌گردد.

نورالدین آزاد در پاسخ به این پرسش که چرا شهزاد با وجود نیروی روحی‌اش مرگش را پیش‌بینی نکرد گفت: از شما می‌پرسم. چطور حضرت یعقوب یوسفش را در چاه ندید اما بویش را سالها بعد از مصر شنید؟ این نشان می‌دهد در جات انسانها در این امر مؤثر است. و عوامل بیرونی و درونی سبب‌ساز این ادراکات می‌گردد.



**حبیبی گفت:** این منطق به تحوی برقرار است. وقتی شیرزاد به علی شجاع و سروان و غیره کمک می‌کند، به نوعی مدیتیشن دست می‌زند و جنبه‌هایی از یوگا را پیش می‌کشد، که به شکل یک علم هم وجود دارد و قابل آموزش است. این در بیداری ذهن، دارای عملکردی است. عامل موفقیت شیرزاد در کشتیهایش هم، همین دانش بوده است: استفاده از نیروی متمرکز در لحظه‌ای خاص. از خودشناسی به خداشناسی رفتن، به حساب این عواملی که اتفاق می‌افتد و اینکه شهزاد چون مظهر یاکی و بی‌گناهی است و می‌تواند عامل این الهامات باشد، در اینجا موجود است. بنابراین هم عمل دیالکتیکی وجود دارد و هم متافیزیکی.

**شاکری گفت:** اگر عمل شیرزاد نوعی ریاضت ذهنی و جسمی و تمرکز حواس یا مدیتیشن باشد، دیگر نباید ارتباطی به مسئله هم‌زاد داشته باشد. یعنی این ارتباط می‌تواند میان کیان و شهزاد هم - بالفرض - اتفاق بیفتد. در این صورت، شما مدیتیشن را با ارتباط با روح، باید یکی فرض کنید.

**ذبیح‌الله رحمانی گفت:** از هر دو منظر متافیزیکی و دیالکتیکی، سؤالیهای در داستان ایجاد شده که پاسخی روشن به آنها داده نمی‌شود. در صفحات اول، رمان واقع‌نگر است. جالب است که شهزاد که در کودکی پیش‌بینی‌هایی درباره آینده کرده است، در ادامه داستان نمی‌تواند برخی مسائل را پیش‌بینی کند. به عنوان مثال، اینکه از چه راهی به درمانگاه برود. اگر دارای قدرت متافیزیک است، شهزاد بایستی این پیش‌بینی را می‌کرد که اسد و احد در راه، در کمین او